

بازی جدید

اخوان المسلمین مصر

سعید جعفری

■ معرفی خیرت‌الشاظر معاون دبیر کل اخوان المسلمین، به عنوان کاندیدای این تشکل، در انتخابات ریاست‌جمهوری، همچون زلزله‌ای هشت‌رشته‌ری، مجموعه‌ساختار سیاسی مصر را لرزاند. این اقدام برخلاف اعلام نظرات سابق این تشکل، مبنی بر عدم معرفی نامزد در انتخابات ریاست‌جمهوری، تمامی تحلیل‌گران و کارشناسان مسایل خاورمیانه و منطقه را شوکه کرد. این شوک وقتی عظیم‌تر جلوه می‌کند که با نگاهی به دیروز، مشاهده می‌شود. اخوان‌المسلمین نه‌تنها تمامی اعضای خود را از حمایت از کاندیدایی خاص در انتخابات ریاست‌جمهوری بر حذر داشته بود، بلکه حتی تعدادی از اخوانی‌ها که به نفع عبدالمنعم ابوالفتوح، فعالیت کرده بودند، بلافاصله و به دلیل همان حمایت از کاندیدایی خاص از جمعیت اخراج شدند؛ ابوالفتوحی که خود از محبوب‌ترین و اصلاح‌طلب‌ترین شخصیت‌های اخوان المسلمین محسوب می‌شد و پس از تصمیم برای شرکت در انتخابات ریاست‌جمهوری، از حزب کنار گذاشته شده بود.اخوان‌المسلمین با تشکیل حزب عدالت و آزادی، تمامی تمرکز خود را روی انتخابات پارلمانی گذاشته بود، و همواره هم بر این تأکید می‌کرد که تنها روی انتخابات پارلمانی زوم کرده است و هیچ برنامه‌ای برای ریاست قوه مجریه ندارد. حال شرایط به چه نحوی از انحراقم خورده است که اخوان چنین تصمیمی را اتخاذ کرده است؟ به عبارتی دیگر، چه سناریوهایی را می‌توان در پس این تصمیم جمعیت‌اخوان‌المسلمین متصور شد؟

۱- سناریوی اول: هدف اعلامی اخوان

«هناغ تراشی در برابر تشکیل دولت، اشاره تلویحی و تهدید به انحلال پارلمان و مجلس شورا، مشارکت بیش از چند نفر از بازماندگان رژیم سابق در انتخابات ریاست‌جمهوری و حمایت حزب حاکم سابق از این افراد و مشکل‌تراشی در راه فعالیت مجلس موسسان با هدف جلوگیری از تدوین قانون اساسی در زمان تعیین‌شده، چالش‌هایی است که براساس آن تصمیم گرفتیم نامزد موردنظر خود را برای انتخابات ریاست‌جمهوری معرفی کنیم.» اینها بخشی از اظهارات محمود حسین عضو جمعیت اخوان‌المسلمین مصر به نقل از بی‌بی‌سی عربی است که در آن دلایل تغییر رویکرد اخوان در قبال مساله انتخابات ریاست‌جمهوری، تشریح و تبیین شده است. اگر بنا باشد این اظهارات را دلایل اصلی اتخاذ استراتژی جدید اخوان بدانیم، می‌توان این گونه نتیجه گرفت که اخوان‌المسلمین با واقع از میزان نفوذ و دخالت ارتش در عرصه سیاسی و سیاست‌گذاری مصر پس از مبارکه، ناراضی است و برخلاف برخی از تحلیل‌های کارشناسان، اخوان از ابتدا هم هیچ پیمان ناشسته‌ای با ارتش مصر نداشته است و از ابتدا هم سعی در کاهش هرچه بیشتر نقش و تأثیر جریان‌های نظامی در تحولات پسامبارک داشته است. طبق این سناریو، اخوان از ابتدا قصد و نیتش شرکت در انتخابات نبوده است و حتی خروج ابوالفتوح و در نتیجه آن اخراج برخی از اعضای اخوان، یک تئوری توطئه نبوده است، بلکه دخالت‌ها و کارشکنی‌های روزافزون ارتش، اخوان را به این نتیجه رسانده است که تغییر رویه‌ای جدی در سیاست‌های خود بدهد. پیش از آنکه اتفاقی ناگوارتر از شرایط امروز رخ دهد.

۲- سناریوی دوم: تلاش جهت خارج کردن ابوالفتوح از این بازی

عبدالمنعم ابوالفتوح یکی از محبوب‌ترین شخصیت‌های اخوان المسلمین مصر محسوب می‌شود. او که شخصیتی شناخته‌شده و قابل قبول در بین عامه مردم است، می‌تواند نامزدی بالقوه برای ریاست‌جمهوری مصر تلقی شود. فرضی که در این رابطه وجود دارد، این است که اخوان‌المسلمین با اعمال این سیاست سعی در خارج کردن ابوالفتوح از این بازی و در نهایت محور روی خیرت‌الشاظر جهت کاندیداتوری انتخابات ریاست‌جمهوری مصر داشته است. طبق این سناریو، برخی از جریان‌های داخلی اخوان، برای شخص ابوالفتوح نظر مساعدی نداشته‌اند، با اعمال این استراتژی خروج را به او نشان داده‌اند و حال و پس از تصفیه نسبی طرفداران او، خود حزب عدالت و آزادی، رسماً حمایت از نامزد حزبی خود، خیرت‌الشاظر را اعلام کرده است.

۳- سناریوی سوم: پایان ماه عسل روابط طرفداران اخوان

طبق این نظریه، معتقدند اخوان‌المسلمین از ابتدای سقوط مبارک، تا به امروز، پیوندی محرم‌انه با ارتش مصر داشته است. طبق این پیوند، بنا بوده است اخوان پارلمان را به دست بگیرد و عطای قوه مجریه را به لقایش ببخشد. در این صورت، قوه مجریه یا به شخصیت معتدل و میانه‌رو، که مورد تأیید اخوان و ارتش باشد، می‌رسد یا به شخصیتی از رژیم سابق که منظور نظر ارتش باشد. شخصیت‌هایی چون عمر سلیمان، یا احمد شفیق، آخرین نخست‌وزیر دوران حسنی مبارک از گزینه‌های مدنظر ارتش محسوب می‌شوند.

۴- سناریوی چهارم: سکاسن جدید از پیمان محرمانه اخوان – ارتش

طبق این سناریو، به میدان آمدن خیرت‌الشاظر، و حمله جریان اخوان‌المسلمین به ارتش، در ادامه روابط محرم‌انه بین ارتش و اخوان‌المسلمین است. طرفداران این نظر معتقدند اخوان با تغییری تاکتیکی در ادامه بازی به این نتیجه رسیده است، تا با حمله به مقامات ارتش و شورای نظامی مصر، افکار عمومی را اقناع کنند که هیچ جریان پشت پرده‌ای بین اخوان‌المسلمین و نیروهای نظامی مصر وجود ندارد و حتی به دلیل دخالت‌ها و کارشکنی‌های آشکار شورای نظامی، اخوان به این نتیجه رسیده است که برخلاف اعلام قبلی خود، سیاستی جدید اتخاذ کرده و برای انتخابات ریاست‌جمهوری کاندیدایی مشخص معرفی کند.

جنبش‌هایی که طی ۱۵ماه گذشته به رژیم‌های مادام‌العمر مصر و تونس خاتمه داد و بسیاری از کشورهای عربی را دچار تغییر و دگرگونی کرد از جمله تامل‌برانگیزترین تحولات سیاسی نیم‌قرن اخیر است. تحلیل این جنبش‌ها و بررسی ماهیت و نیز پیامدهای آن همواره مورد مناقشه صاحب‌نظران بوده است. تبیین این تحولات با دوگانه سکولاریسم– بنیادگرایی از آغاز خدشه‌پذیر و شتابزده بوده است، آنها که این تحولات را با مفروضات سکولاریسم و دموکراسی در برابر بنیادگرایی و استبدادی تبیین می‌کردند در انطباق الگوی ذهنی خود بر واقعیت‌های سیاسی ناموفق بودند.

این جنبش‌ها را نمی‌توان مبتنی بر سکولاریسم دانست چرا که جوانان، شخصیت‌ها و احزایی که به عنوان لیبرال، سکولار و غربگرا شناخته می‌شوند گرچه در ابتدا مردم را به صحنه کشاندند و نقشی ابتکاری ایفا کردند، اما در فضای رقابتی و در انتخابات آزاد پس از مبارک و بن‌علی، توفیقی به دست نیاورده و به تدریج به حاشیه رانده شدند. در عوض احزاب و گروه‌هایی که سال‌ها به‌دلیل گرایش‌های اسلامی از فعالیت‌های سیاسی محروم بودند اکنون نقش‌آفرینان اصلی عرصه سیاست هستند. اشخاصی که به جرم اسلام‌گرایی سال‌ها در زندان و تبعید به سر برده‌اند اکنون به شخصیت‌های بارز مورد اعتماد و احترام مردم تبدیل شده‌اند. به علاوه اسلام– که در این رژیم‌ها به خشونت و زور از حضور در سپهر عمومی منع شده بود– اکنون به عنوان مرجع اصلی قانون‌گذاری معرفی شده است.

همچنین این تحولات را نمی‌توان بنیادگرایانه لقب داد چرا که اسلام‌گرایان ملاک دست‌یابی به قدرت را نه خشونت و زور و نه حمایت غرب، بلکه رای مردم و انتخابات آزاد و شفاف قرار داده‌اند. آنها تنوع آرا و تکرر احزاب و رقابت منصفانه را پذیرفته و مردم را در انتخاب شیوه زندگی آزاد و مختار گذاشته‌اند. آنها همچنین خود را به رعایت حقوق شهروندی به خصوص رعایت حقوق زنان و اقلیت‌ها ملزم می‌دانند. البته اسلام‌گرایان خود از طیف وسیعی تشکیل شده که آرا و رویکردهای مختلف را دربر می‌گیرد. تا آنجا که برخی سلفی‌ها مردمسالاری را کفر می‌دانند و خواستار ایجاد خلافت اسلامی هستند. با این حال گرچه بعید است که سکولارهای رادیکال و بنیادگراهای افراطی بتوانند خود را بر اکثریت مردم تحمیل کنند، اما این چالش هیچ‌گاه به‌طور کامل محو نخواهد شد.

بنابراین باید سرشت این تحولات را در اتکا و احترام به رای مردم و توسل به حقیقت دین حنیف جست‌وجو کرد. دو عامل اصلی در جابه‌جایی قدرت و تحرک اجتماعی یکی رای مردم و دیگری دین اسلام است. براین اساس می‌توان مردمسالاری دینی را به عنوان بارزترین شاخصه این تحولات قلمداد کرد. ایجاد تعادلی موفق بین اسلام و مردمسالاری امر خطیری است که نیاز به اجتهاد مستمر و اخلاق مدنی و خرد جمعی دارد. به عبارت دیگر اسلام‌گرایان اکنون در برابر آزمون بزرگ تاریخ قرار گرفته‌اند. آیا آنها می‌توانند آزمون‌فاد نه و جامعه استبدادزده خود را از میان بادهای مخالف سکولاریسم و امواج سهمگین بنیادگرایی به سوی ساحل دموکراسی دینی هدایت کنند و نیز همواره در حرکت باشند؟

با بررسی تاریخ نیم‌قرن اخیر در شمال آفریقا و خاورمیانه آشکار می‌شود که رژیم‌های پیشین با تکیه بر ملی‌گرایی عربی در مقابل استعمارگران غربی به استقلال دست یافت. پان-عربیسم برای چند دهه به شعار غالب و رویکرد مسلط در منطقه درآمد و به کانون آمال اعراب تبدیل شد و در اشکال ناصری و بعثی در تحولات سیاسی بروز و ظهور یافت. جنبش‌های جدید و تحولات اخیر این روند ملی‌گرایانه و سکولار و اقتدارگرا را تغییر داد. با قرار داخلی خود بود. برای سالیان طولانی مردم مسلمان منطقه از چهار جهت تحت‌فشار خودکامگی، فساد، غریبگرای و سکولاریسم قرار

داشتند. اکنون این دیوارها یک به یک فرو می‌ریزد، چرا که مردم رویکرد تازه‌ای به سیاست و جامعه پیدا کرده‌اند

و آن عبارت است از:

–مخالفت با فساد اقتصادی و اجتماعی در میان حکمرانان و دستگاه بوروکراسی

–بازاره با حضور و نفوذ غرب در فرهنگ و جامعه

–رویگردانی از سکولاریسم تحمیلی مبتنی بر منع دین

از حضور در جامعه و سیاست

گروهی این تحولات را بهار عربی نامیدند و گروهی

را– که به حادترین مساله جهان اسلام و غرب تبدیل شده بود– به سرانجامی مورد قبول برساند. از این بدتر آنکه حتی آرمان فلسطین بازپچه حکومت‌های سازش‌کار و مدعی قرار گرفت. در این چند دهه که استبداد ریشه می‌دواند، و جامعه در خوف و خواب به سر می‌برد،استاندارد زندگی در بین اکثریت مردم کم‌فروغ می‌شود و بیکاری و عقب‌ماندگی شکاف فقیر و غنی را بیشتر می‌کرد.

در بستر این واقعیات بود که مردم به صحنه آمدند

و رویکرد جدیدی مطرح کردند

که در نگاه غربی‌ها به بهار عربی

تبدیل شد. –این در حالی بود که

ضدیت با دیکتاتورها تنها یک

وجه این حرکتها را تشکیل

می‌داد، وجه دیگر آن مخالفت با

مداخلات بیگانگان در منطقه و نیز

افکار داخلی خود بود. برای سالیان

طولانی مردم مسلمان منطقه از

چهار جهت تحت‌فشار خودکامگی،

فساد، غریبگرای و سکولاریسم قرار

داشتند. اکنون این دیوارها یک به یک فرو می‌ریزد، چرا

که مردم رویکرد تازه‌ای به سیاست و جامعه پیدا کرده‌اند

و آن عبارت است از:

–مخالفت با فساد اقتصادی و اجتماعی در میان حکمرانان و دستگاه بوروکراسی

–بازاره با حضور و نفوذ غرب در فرهنگ و جامعه

–رویگردانی از سکولاریسم تحمیلی مبتنی بر منع دین

از حضور در جامعه و سیاست

گروهی این تحولات را بهار عربی نامیدند و گروهی

جهان

مرور راه طی شده و پیش‌روی جهان عرب

گذر از دو گانه سکولاریسم – بنیادگرایی

غلامعلی خوشرو*



بیداری اسلامی. بسته به اینکه از چه زاویه‌ای به این جنبش‌ها بنگریم قرائت ما متفاوت خواهد بود. اگر بهار عربی را جنبشی دموکراتیک مبتنی بر طبقه متوسط با رویکردی سکولار و در جهت نزدیکی به غرب تلقی کنیم، بی‌تردید نادرستی چنین برداشتی در عمل به خوبی آشکار شده است.اکنون احزاب نزدیک به اخوان المسلمین که در انتخابات مصر و تونس پیروز شده‌اند بیشتر متکی به آرای طبقات محروم جامعه بوده و دارای هویتی دینی و نگرشی مستقل هستند. پس چگونه

بهار عربی به سرنگونی دیکتاتورهای حامی غرب و تقویت اسلام‌گرایان منجر شده است؟ در این شرایط بهتر است بهار عربی را زمستان غریبگرای لقب دهیم.

اگر از زاویه دیگری بنگریم، می‌توان این فرآیند را بیداری اسلامی نامید چرا که اسلام‌گرایان توانستند همبستگی خویش را تقویت کرده و با سازماندهی و

هوشیاری در عرصه سیاست فعلاانه مشارکت کنند. آنها با اعلام مواضع سیاسی و فرهنگی خویش به تفکیک رویکرد خود با سکولارها و لیبرال‌ها و غریب‌گراها پرداختند و پیر هویت دینی و اهداف ملی خویش پافشاری کردند. مقصود از بیداری این نیست که آنها با مشارکت فعلاانه در عرصه‌های سیاسی و فرهنگی به همه اهداف خود دست یافته‌اند، بلکه اشاره به درآمدن از خواب‌زدگی و دوری از سسنتی و انفعال است. به عبارت دیگر کسب نوعی خودآگاهی و هوشیاری

نسبت به جایگاه خویش و اهداف پیش‌رو است. اسلام‌گرایان طی چند دهه به صورت سازماندهی‌شده،

تحت عناوینی چون متحجر، افراطی و تروریست، محصور و سرکوب شدند. ایجاد هراس و بدبینی نسبت به آرمان‌ها و خواسته‌های سیاسی اسلام‌گرایان و ایجاد سوءطن نسبت به اهداف نهایی مسلمانان در عمل آنها را از عرصه سیاست همگانی به زندان و تبعید و انزوا کشاند. اما آنها توانست‌اند با روش‌های دیگری نظیرس فعالیت در امور عام‌المنفعه موقعیت خود را در جامعه تثبیت کنند.

آنچه که امروز در تونس و مصر شاهد هستیم آزادی‌خواهی مردم در برابر دیکتاتوری است.اسلام‌خواهی مردم در برابر سیاست‌های وارداتی و برخورد‌های خشن گذشته در برابر فرهنگ و سنت دینی است.عدالت‌جویی مردم در برابر فساد و تبعیض و فقر است. اکنون شاخه سیاسی اخوان‌المسلمین تحت عنوان حزب «آزادی و عدالت» فعالیت می‌کند که این خود نشان می‌دهد که اسلام‌گرایان آزادی و عدالت را دو گوهر نایاب در جامعه امروز مصر می‌دانند.

در اینجا باید از یک مغالطه خطرناک برحذر بود. همان‌طور که نباید با بهار عربی نامیدن این فرآیند آن را مصالحه‌جو، سکولار و غربی تلقی کرد. بر همین قیاس نباید با بیداری اسلامی لقب دادن این جنبش‌ها آن را بنیادگرا، ستیزه‌جو، افراطی و خشونت‌طلب نامید. بر این اساس نباید گفت اگر این فرآیند بهار عربی نیست پس بنیادگرایی است بلکه باید به عناصر اصلی این فرآیند توجه کرد و آن اتکا به رای مردم و تکیه بر اسلام است. در نتیجه مردمسالاری دینی وجه بارز این مجموعه تحولات است.

امروز اسلام‌گرایان – برحسب آنچه در برنامه‌های خود اعلام کرده‌اند- نمی‌خواهند اسلام را به اجبار به جامعه برگردانند بلکه آنها درصدد رفع موانع امنیتی و سیاسی هستند که مسلمانان را از مشارکت فعال در عرصه سیاسی و مدنی باز می‌داشت. اسلام‌گرایان در مصر و تونس می‌گویند ما شهروند دعوت به اسلام را از میان برمی‌داریم، مردم خود به فطرت خویش انتخاب می‌کنند. ما روش زندگی محبت‌آمیز و دور از فساد و تبعیض و اختناق را پی می‌گیریم. مردم خود صراط مستقیم را می‌شناسند. ما با اسلام‌هراسی مقابله می‌کنیم چرا که تحت این نام چند ده حرکت اسلامی را سرکوب و منزوی کرده‌اند. ما اسلام را به عنوان مرجع مهم قانون‌گذاری در نظر می‌گیریم. اما نه‌اینانا این مردم هستند که با مشارکت آزادانه در انتخابات، روش زندگی و نیز حاکمان خود را برمی‌گزینند.

اینکه دین تا چه حد در تنظیم روابط سیاسی و اقتصادی و فرهنگی نقش ایفا کند موضوعی است که هم از لحاظ نظری چالش‌انگیز و شایسته بحث و بررسی است و هم از لحاظ عملی با آزمون و خطا صحیح و تکمیل می‌شود. برقراری تعادلی موزون و موفق بین آرای مردم و اهداف و ارزش‌های دینی چالشی بنیادی است که به بصیرتی عمیق و اجتهادی مستمر نیاز دارد. به عبارت دیگر تامل در این جنبش‌ها می‌تواند پرسش‌های مهمی را در نسبت بین آرای مردم و ارزش‌های دینی در میان عالمان و متفکران مطرح کند. چنانچه خاورمیانه که مهد ادیان بزرگ الهی است با دو عنصر مردمسالاری و دینداری آشتی کند و نقش مردم و ارزش‌های دینی در تصمیم‌های کلان حکومتی مدنظر باشد، می‌توان به آینده‌ای ثابت‌برای منطقه و روابطی مبتنی بر احترام و همکاری متقابل با غرب و جامعه‌ای پرنشاط و همراه با معنویت امید داشت. این تحولات شرایط مناسب‌تری را برای تعامل و تفاهم با غرب فراهم می‌آورد مشروط بر اینکه در غرب نیز نگرش و رویکرد تازه‌ای نسبت به مسلمانان ایجاد شود. این مهم مستلزم پذیرش هویت دینی مسلمانان و احترام به ارزش‌ها و کنش‌های آنان به جای ترویج ارزش‌های سکولاری و گذر از کلیشه انطیاق‌ناپذیری ذاتی اسلام و مردمسالاری است و قبول این واقعیت که در جوامع اسلامی، دینداری و مردمسالاری لزوماً نافی یکدیگر نیستند. باید از رویکرد رایج و ملوس در غرب مبنی بر تالزم «سکولاریسم و دموکراسی»، «دینداری و استبدادی» گذر کرد و پارادایم جدید مردمسالاری دینی را برای شناخت بهتر این تحولات به کار گرفت.

■ **معاون علمی دانشنامه اسلام معاصر**

هیات اخوان المسلمین میهمان مقامات آمریکایی

اطمینان دهند که اعلام نامزدی جداگانه برای انتخابات ریاست‌جمهوری به معنای دشمنی آنها به سایر نیروهای سیاسی نیست. واشنگتن پست از قول سندس عاصم، یکی از اعضای هیات مصری نوشته است: «ما نمایندگان یک دیدگاه اسلامی میانه‌رو هستیم و قبل از هرچیز به مسایل اقتصادی و سیاسی توجه داریم. ما به اهداف



کشورهای عرب پیش و پس از انقلاب‌های اخیر

خالد الحروب

■ بسیاری از صاحب‌نظران روند انقلاب‌های عربی و چشم‌اندازهای آینده آنها را در جوامع این کشورها و کل منطقه با هم مقایسه کرده و به ارزیابی آن می‌نشینند. از بین این ارزیابی‌ها برخی به وضعیت فعلی این جنبش‌ها توجه دارند و تأثیرات مستقیم و کنونی آنها را بررسی می‌کنند و برخی دیگر با گذاشتن آنها در یک روند تاریخی سعی می‌کنند آنها را در چارچوب یک دوره زمانی خاص مورد ارزیابی قرار دهند. به بیان دیگر یکی از یک چشم‌انداز کوتاه‌مدت و دیگری از یک چشم‌انداز بلندمدت و تاریخی به این جنبش‌ها می‌نگرد و هریک نیز ویژگی‌های خاص خود را داشته و با انگیزه‌هایی خاص به این کار مبادرت می‌کنند. در چشم‌انداز کوتاه‌مدت آنچه مورد توجه قرار می‌گیرد، افراد و ملت‌هایی است که از سرکوب دیکتاتورها به تنگ آمده و نسبت به از بین رفتن کرامت انسانی و سرمایه‌های اقتصادی‌شان معترضان‌ند. در این نگرش مساله افزایش فقر و میزان بیکاری و توسعه فساد و تبعیت مطلق از بیگانگان مورد بحث قرار می‌گیرد. به این ترتیب آنچه را مردم از انقلاب‌هایشان انتظار دارند این است که بلافاصله پس از سقوط رژیم‌های دیکتاتوری تمام این محرومیت‌ها از بین برود و به خواسته‌های اجتماعی و اقتصادی آنها رسیدگی شده و فرصت‌های شغلی در اختیار جوانان قرار گیرد. اما به نظر می‌رسد این تصویر کاملی نباشد مگر اینکه جنبش‌های یادشده را در یک چشم‌انداز طولانی‌مدت و تاریخی قرار دهیم و آن را از زاویه عبور جوامع از یک مرحله به یک مرحله دیگر مثل عبور از مرحله استعمار به مرحله استقلال یا حرکت از مرحله ادغام دو رژیم در یکی یا جدایی یکی از یک پاره دیگر یا تغییر ایدئولوژی نظام از چپ به راست یا باعالمک مورد بررسی قرار دهیم. روشن است که ارزیابی هریک از این تحولات ریشه‌ای جوامع نیازمند یک برهه زمانی طولانی‌مدت است تا آثار تغییرات کلان را بتواند در سطح افراد مشاهده کند. حال اگر بخواهیم نقش انقلاب‌ها یا رژیم‌های برآمده از انقلاب‌ها را در روندی طولانی بررسی کنیم بر چه معیاری باید آنها را مورد ارزیابی قرار داد؟ به اعتقاد من مهم‌ترین و مهم‌ترین معیار ایجاد جوامعی مبتنی بر آزادی است نه آنکه دوباره استبداد را بازسازی کند. می‌توان این معیار را مهم‌تر و اساسی‌تر نسبت به سایر معیارها تلقی کرد زیرا دست‌کم نشان می‌دهد که کشورهای عربی بعد از جنبش‌های اخیر روندی متفاوت را در پیش گرفته‌اند. یکی از افتخارات رژیم‌های حاکم بر کشورهای عربی پیش از وقوع این تحولات این بود که می‌گفتند موفق به ایجاد ثبات در جامعه شده‌اند و این مساله در بسیاری از کشورها صدق می‌کند. اینچنین ثباتی را البته می‌توان ثبات استبداد توصیف کرد زیرا رژیم‌های مذکور با داغ و درفش و مشت آهنین اراده خود را بر کشور تحمیل می‌کردند. معیار مهم دیگر به‌خصوص پس از پیروزی این انقلاب‌ها به نظر من حفظ وحدت یکپارچگی سرزمینی و از بین بردن مخلفات مربوط به گرایش‌های تجزیه‌طلبانه است. حوادث به‌وجودآمده در کشورهای لیبی و یمن و سوریه و تا حدی مصر اهمیت این مساله را نشان می‌دهد. روشن است که بهترین راه‌آری مقابله با چنین تهدیدهایی نیز روش‌های سالم‌تأمیز و داوطلبانه است نه استفاده از زور. زیرا استفاده از زور دوباره کشور را به همان رویکردهای نظام‌های استبدادی گذشته سوق می‌دهد که همواره با سرکوب و تحمیل اراده خود وحدت‌ارضی کشور‌هایشان را حفظ می‌کردند.انقلاب‌های اخیر در کشورهای عربی که به‌خصوص پس از دهه‌ها حاکمیت نظام‌های مستبد و مدعی تأسیس دولت‌های مدرن به وقوع پیوسته است عمق شکست و حشمتاکی را برسر می‌آورد که از سال‌ها پیش این گونه رژیم‌ها در طول و عرض منطقه خاورمیانه مدعی پیروز در آن بودند زیرا تاکنون تمام طرح‌های مبتنی بر تأسیس دولت‌های مدرن در منطقه نتوانسته‌اند حتی یک نمونه از جوامع مبتنی بر حقوق شهروندی و برابری کامل در برابر قانون تأسیس کنند. هرچه بوده یک پوسته ظاهری از نوسازی و مدرنیسم ضعیف است که درونی متغین دارد. به گونه‌ای که همچنان بنیان‌های سسنتی و قبیای و طایفه‌ای را با انواع و اقسام گرایش‌های آن در خود حفظ کرده است. سومین معیاری که می‌توان آن را پیشنهاد کرد تأسیس یک نظام سیاسی و قانونی مبتنی بر حقوق شهروندی و دولت مدنی است. در اینجا هم می‌توان گفت اهمیت یک افتلال شد دیکتاتوری و خدشستگرمی بیشتر در این است که بتواند روندی طبیعی به سمت آزادی و احترام حقوق افراد و نیز به رسمیت شناختن تکثرگرایی را به وجود آورد. این مساله در تدوین یک قانون اساسی جدید تجلی خواهد یافت که بتواند مفهوم شهروندی را تحکیم بخشیده و بر همه وابستگی‌های دیگر از جمله تعلقات قبیله‌ای یا دینی یا طایفه‌ای به حکم قانون رجحان دهد. در نهایت اینکه بتواند یک نظام سیاسی مبتنی بر دموکراسی و تکثرگرایی و گردش قدرت را در درازمدت کنترل کند. در عصر کنونی و مرحله‌ای که بشر به آن رسیده است، جز نظام‌های دموکراتیک و تکثرگرا هیچ نظام دیگری مطلوب نیست که بتواند حقوق دنیوی افراد را تضمین کرده و فضایی از برابری و آزادی و ناواری را برای آنها به وجود آورد. هرگاه مبانی لیبرالی اینچنین نظام‌هایی فراهم شود این گونه ارزش‌ها به سرعت در آنها شکل خواهد گرفت. دراین‌باره یعنی ارتباط بین دموکراسی و لیبرالیسم البته باید بیشتر تامل کرد. معیار دیگر با چالش دیگر در برابر این انقلاب‌ها که نمی‌توان برای آنها اهمیتی کمتر قابل شد. رافاندازی پروژه‌های اقتصادی و اجتماعی واقعی در سطح کشور‌هاست. به نحوی که بتواند از سرمایه‌های ملی و توان انسانی یک جامعه مطابق با دیدگاه استراتژیک و آینده‌نگر و در عین حال شفاف استفاده کند و ریشه‌های تنبلی و ناکامی‌های گذشته را بخشکاند.

■ **منبع:فنطره**